

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی

e-mail: ha@makvandi.com

دسامبر ۲۰۰۸ - فریمان کالیفرنیا



است) و در ویکی پدیا آمده این جزیره به تنهایی از هر یک از بیست و دو کشور در جهان از جهت مساحت بزرگتر است یا هر یک از آنها به تنهایی از جزیره قسم ما کوچکترند.

آقای یاشارکمال حالا چه کاری در دست داری؟

دو کار با هم انجام میدهم. رمانی می نویسم که شرح حال خودم است و اسم آنرا گذاشته ام «هیچکس» از سوی دیگر، دنیاها را دیگر پیدا کرده ام مثل دنیای ماهیگیران استانبول، و کتابی در دست دارم که در آن از احتضار یک شغل و یک شهر حرف میزنم من میتوانستم بهمین ترتیب از مرگ پاریس یا لندن حرف بزنم زیرا از خود بیگانگی در همه جا هست بفکر رمان های دیگری هم هستم مثل رمان رودخانه ای که قبلا از آن حرف زدم اما موفق نمیشوم خیلی فرار است با این همه آن را از سر حسادت در اعماق درونم نگه میدارم چون که من خیلی حسودم آن چیزی که بیشتر دوست داشته باشم برای خودم نگه میدارم.

(از مصاحبه آنتوان گومار فرانسوی با یاشار کمال نویسنده صاحب نام اهل ترکیه)

دیدار دانشمند ایرانی با بزرگترین مرد فیزیک جهان

این دیدار در کتاب استاد عشق چاپ بیست و یکم چنین آمده است: دکتر حسابی فرموده بود: «فکر میکنم بد نباشد حالا که حرف فیزیک شد «... سفرهایی به اروپا کردم در کشورهای مختلف با دانشمندانی مثل بور،



پروفیسور انیشتین و دکتر حسابی

فرمی بورن، دیراک، شرو دینگر ملاقات کردم نظر آنها این بود که چون نظریه های من خیلی پیچیده است بهتر است به سراغ پروفیسور انیشتین بروم... من اطلاعات لازم را نوشتم و به دپارتمان پروفیسور در دانشگاه پرینستون پست کردم من از میان چند هزار داوطلبی که تقاضایشان را برای ارائه کارهایشان برای پروفیسور انیشتین فرستاده بودند بعنوان یکی از پنج نفر انتخاب شدم... برای ملاقات به کرسی او رفتم.

اولین دیدار با او را هرگز فراموش نمی کنم برجسته ترین نکته سادگی بی اندازه او بود پیراهن کشی و کفش خیلی معمولی پوشیده بود و چهره ای آرام، مهربان و با توجهی داشت «بسیار متواضع بود وقتی حرف میزد، بسیار مؤدب و صمیمی بود این حالات او با بسیاری از علمای دیگر متفاوت بود... او با کمال سادگی و مهربانی و حوصله مرا پذیرفت یک ربع قبل از من به محل ملاقات آمده بود. در اتاق انتظارش به استقبال من آمد و مرا به اتاق کارش برد... تعارف کرد تا روی میبل بنشینم خودش هم روی میبل کنار من نشست نظریه خود را برای استاد بیان کردم: نظریه بی نهایت بودن ذرات. استاد پس از این که نظریات مرا شنید. به ورقه های محاسباتی من که چندین دفترچه بزرگ بود نگاهی انداخت نکاتی را خواند و لبخندی زد و گفت «بهرتر است به من فرصت بدهید» طبیعی هم بود از فرد برجسته ای چون او غیر از این هم انتظار نمی رفت... یک ماه بعد ملاقات و جلسه بعدی بود وقتی دیدار او رفتم برخوردش صمیمی تر بود... به سادگی بمن گفت این یک ماه خوب مرا مشغول کردید بعنوان کسی که در فیزیک تجربه ای دارید باید با شهامت به شما بگویم نظریه شما در آینده ای نه چندان دور، علم فیزیک را در جهان متحول خواهد کرد باورم نمیشد که چه شنیده ام...
چه دلنشین است گذر از کوچه ترانه ها
خیلی وقت ها دلم هوای وطن میکند یا کوچه های کودکی، راهی در همین جا پیدا می کنم آرام میشوم امروز هم در چنین حالتی به کوچه آهنگین ترانه های ایرانی رفتم کوچه ای که در آن هم می نوازند و هم می خوانند با هم به این کوچه می رویم و کسی گوش می کنیم و یادداشت بر میداریم. شنیده ها اینست.

◆ امیدم را بگیر از من خدایا،

دل تنگ مرا مشتک خدایا،

◆ من دور از آشیانم،

سر به آسمانم

بی نصیب و خسته

◆ من از اون آسمون آبی می خوام

من از اون شب های مهتابی می خوام

◆ یه دل میگه برم برم،

یه دل میگه نرم نرم
طاقت نداره، دلم دلم بی تو چه کنم
◆ من آن نخجیر وحشم تیره خورده
که در دام زمانه مضطر هستم
◆ نه دل مفتون دلبندی
نه جان مدهوش دلخواهی
نه بر مژگان من اشکی
نه بر لب های من آهی...

ندارد خاطرم الفت نه با مهربی نه با ماهی

◆ خدای مهربون عاشق نوازه

غم بیچارگان را چاره سازه

خودش می دونه چون تنهای تنهاست

که تنهایی بلای جان گذاره

◆ در هوایت بی قرارم بی قرارم روز و شب

سر زکویت برندارم برندارم روز و شب

◆ روشنی طلعت تو ماه ندارد

پیش تو گل رونق گیاه ندارد

◆ نی من تنها کشم تطاول زلفت

کیست که او داغ آن سیاه ندارد

من و تو قصه یک کهنه کتابیم مگه نه؟ مگه نه؟

یک سوالیم یه سوال بی جوابیم مگه نه؟ مگه نه؟

تجاهل العارف - جناس - استعاره

تجاهل العارف بمعنای جهل بخود بستن و اظهار نادانی کردن شخص عارف است در اصطلاح علم بدیع آنست که شاعر یا متکلم از یک امر معلوم یا چیزی شناخته شده و آشکار سوال کند همانظوری که از امر مجهول و چیزی که آنرا نمیداند و نمیشناسد سوال کند و غرض از این صنعت مبالغه در تشبیه است یا اظهار حیرت و شگفتی، یا توییح و تحقیر مخاطب یا اثبات مطلبی برای مدعی و منکر یا ظرافت و آرایش کلام مانند این بیت:

یا رب آن روی است یا برگ سمن

یا رب آن موی است یا مشک ختن
جناس: همجنس شدن، همجنس بودن و در اصطلاح علم بدیع جناس یا تجنیس آنست که شاعر دو یا چند کلمه در شعر بیاورد که در تلفظ شبیه بهم یا همجنس باشد اما در معنی مختلف باشد مانند کلمه «نای» در این شعر مسعود سعد:

چون نای بینوایم از این نای بینوا

شادی ندیده هیچکس از نای بینوا
نای اول آلت موسیقی و نای دوم نام حصار است که مسعود سعد سالها در آن زندانی بوده و یا مانند این شعر حکیم عمر خیام:

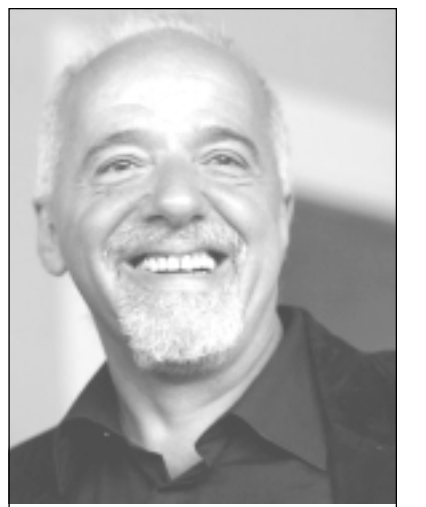
بهرام که گور می گرفتی همه عمر

دیدی که چگونه گور بهرام گرفتی
گور در مصراع اول بمعنای گور خر است و گور در مصراع دوم بمعنی قبر است.

استعاره: استعارات بمعنی بعاریت خواستن، عاریت گرفتن یا عاریه گرفتن چیزی از کسی است در اصطلاح علم بدیع عبارت است از استعمال کلمه ای در غیر معنی حقیقی خودش مانند ماهی دیدم سر از دریچه آورده برون اینجا ماه در معنی اصلی خودش بکار نرفته و بمعنی محبوب یا معشوق است.

کونلیو از نویسندگان جهانی و ماندگار است

پائولو کولئو آثارش به ۵۶ زبان ترجمه شده و هیأت



پائولو کولئو

داوران جایزه بامبی آلمان در سال ۲۰۰۱ او را یکی از پرخواننده ترین و تأثیرگذارترین نویسندگان عصر ما میدانست بهرحال نام کتاب های او از این قرار است: خاطرات یک مغ (۱۹۸۷) کیمیاگر (۱۹۸۸) بریدا (۱۹۹۰) عطیه برتر (۱۹۹۱) کنار رود پیدرا نشستم و گریستم (۱۹۹۴) مکتوب (۱۹۹۴) کوه پنجم (۱۹۹۶) کتاب راهنمای رزم آور نور (۱۹۹۷) نامه های عاشقانه یک پیامبر (۱۹۹۷) و چند کتاب دیگر... از میان آثار او هم اینک کتاب بریدا در دست من است که دارم آنرا می خوانم در مقدمه این کتاب که آرش هجازی و بهرام جعفری آنرا به فارسی ترجمه کرده اند و این کتاب چاپ بیستم آن در ایران است درباره موضوع این اثر چنین می خوانیم: بریدا داستان یک دختر جوان ایرلندیست که در تلاش است جادو بیاموزد. و جادو جوهره اصلی این داستان است که در آغاز بریدا تصویر درستی از جادو ندارد و برای آموختن جادو سراغ استاد و جادوگر، سنت خورشید می رود که در یک جنگل ساکن است...

منطقه فضول آباد:

حسینعلی مکوندی - کالیفرنیا - فریمان
دسامبر ۲۰۰۸ میلادی

خواستی بخند اما زورکی هرگز

این دفعه کارگاه ساده طنز ما تعطیل است می خواهیم بخاطر پایان سال و آغاز روزانی نو کمی هزل بگوئیم به امید اندکی خنده. هزل هم یعنی شوخی یا حرف های خنده دار و شادی آور ما با غم کاری نداریم میگن غم زیادی آتیش میسوزونه و اما

◆ می گفت دهه چهل در ارومیه افسر وظیفه بودم به روز صبح دیدم توی پادگان دوستان نظامیم جمع شده دارن می خندن - پرسیدم چی شده؟ گفتن امروز یه نظامی توی خیابون دیدن که بنظر بسیار گیج می آمده فرنج نظامیش را که پوشیده بود هنوز چوب رختی پشت گردنش بود با همین وضع آمده یادگان و اسباب خنده همه ما شده.

◆ پدر بزرگی یک روز صبح رفته بود نان بخرد وقتی برگشت به زنش گفت امروز نمیدانم چرا اینطوری بود هرکی بما میرسید اول سلام میکرد بعد زد کی می خندید زنش گفت حق داشتن برو تو اینه خودتو ببین پیرمرد رفت دید نوه اش یک گیره قشنگ زده به موهای او و او با همین وضع رفته تو خیابون.

◆ خانمی می گفت پسر کوچکم دیده بود من گاهی کف اتاق پذیرایی را با تکه پارچه ای پاک می کنم و برق می اندازد. روزی که من پیشش نبودم او هم خواست همین کار را بکند یک تکه پارچه پیدا نکرده بود شرتش را درآورده و با آن میخواست مثل من نظافت کنه.

◆ مادری می گفت بصرم که حالا مهندس خوبیست اولین روزی که از مدرسه برگشت بمن گفت ماما من فردا نمیرم مدرسه گفتم چرا؟ گفت برای اینکه من که سواد ندارم.

◆ هنرمندی می گفت کارگرخانه ما که زن مهربانی بود درست مدارج تحصیلی را نمیدانست به روز بمن گفت: خب حالا هرچوری شده لیسانس را گرفتی حالا دیپلمو میخوای چیکار کنی؟

◆ خانمی می گفت پسر من بچه که بود به نان لواش می گفت نان یواش.

◆ مادر دیگری می گفت: پسر من به قورمه سبزی می گفت قلوه سبزی.

◆ معلمی می گفت یه روز در کلاس شاگردی را تشویق کردم و گفتم تو پسر بسیار باهوشی هستی یکی از بچه پروهای کلاس هم بلند شد و گفت آقا من فرمایش شما را تایید می کنم چون آقا این موش مرده روزی یه لیوان بزرگ آب هویج می خوره یه لیوان هم آب انار و با این حرفش کلاس را به هرج و مرج کشید و اعصاب ما را جویید.

این کتاب در ۳۳۰ صفحه ترجمه و بیچاپ رسیده و قیمت آن چهار هزار تومان است و اگر این کتاب را به ایالت ما بیاورند چند دلار بما خواهند فروخت خدا میداند چندی پیش دیوان شعر شاعری را که در ایران معادل پنج دلار بود در اینجا چهل و پنج دلار می فروختند که بنده نخریدم و بالاخره دوستان از ایران خریدند و برایم فرستادند. ایکاش فروشندگان کتاب بدانند ایرانیان مهاجر نیاز فراوان به مطالعه کتب به زبان فارسی دارند باید در تعیین قیمت کتاب انصاف و عدالت بیشتری رعایت شود لااقل روی این تولید فرهنگی در اندیشه منافع فراوان نباشند.

نصیحت یغما

یغما پسر خود را نصیحت می کرد که زینهار علم طب بیاموز که هرچه از این جانور دو پا معالجه کنی اجر دنیا دارد و هرچه بکشی اجر آخرت. (از رساله شرح حال یغما)

واژگان فرانسوی در فارسی ما

در فرهنگ عمید فقط در حروف (الف) و (ب) این واژگان را با (فر) مشخص کرده یعنی این کلمات فارسی نیستند فرانسویند تحقیق کنیم در بقیه حروف دیگر ما هم واژه فرانسوی وجود دارد بهرحال عجلتاً این تعداد را ملاحظه کنید.

اتوبوس - اتوبیوگرافی - ارگان - استاندارد - استامب - ارستیک - اتومات - اپرا - اپل - اتاشه - ارتپدی - ارگانسیم - استراتژی - استودیو - اشانتیون - آمونیاک - اندیکاتور - اورانیوم - اوپراتور - انترناسیونالیسم - انارشی - امپریالیسم - اشانتیون - امپریال و اما در حرف (پ) ما: این واژگان آمده است.

پاپ - پایروس - پایون - پاتولوژی - پاتیناژ - پارالل - پاراگراف - پارافین - پارتیزان - پارلمان - پانتومیم - پانسیونر - پاندول - پتانسیل - پتروشیمی - پداگوژی - پراتیک - پرتره - پرفسور - پرنسیب - پروپاگان - پروتئین - پست - پستر - پلان - پماد - پمپ - پوتین - پورسانتاژ - پیستون - پیک نیک - پینگ پونگ - پیوره - پیژامه - پلاژ - پوزیتو و غیره....